

واکاوی دیدگاه شیخ انصاری در استصحاب در حکم عقلی^۱

طیبه بلوردی^۲
محمدرضا علمي سولا^۳

واکاوی دیدگاه شیخ
انصاری در استصحاب
در حکم عقلی
۱۲۵

چکیده

استصحاب از مباحث مهم اصول فقه بوده که در میان اصول عملیه، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و در استنباط مسائل فقهی، اهمیت بسیار دارد. یکی از این مباحث مورد بررسی در استصحاب، تقسیماتی است که برای آن مطرح است. یکی از این تقسیمات به اعتبار دلیل دالّ بر مستصحب است که این دلیل، عقلی است یا شرعی. حکم این استصحاب در احکام شرعی و احکام عقلی در بین اصولیان مورد اختلاف می‌باشد. از جمله علمای بزرگ، شیخ انصاری است که قائل به استصحاب در احکام عقلیه و در احکام شرعی که مستند به احکام عقلیه است، می‌باشد. البته نظر ایشان با مخالفت برخی اصولیان، مانند مرحوم آخوند مواجه شده است، اما به نظر، سخن شیخ صحیح می‌باشد، به این دلیل که

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۶

۲. استادیار گروه معارف دانشگاه آزاد اسلامی واحد سیرجان، ایران، سیرجان: رایانامه: (نویسنده مسئول)
tbalwardi@iausirjan.ac.ir

۳. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد: رایانامه: elmisola@um.ac.ir

عقل در موضوع خود شکی نداشته و هیچ‌گونه اهمال و اجمالی نسبت به موضوع حکم عقلی برای عقل حاصل نمی‌شود. پس، قائل به عدم تحقق موضع برای جریان استصحاب در احکام عقلیه شده است، موضوع حکم عقلی، نزد عقل به تفصیل معلوم است. این نوشتار، با مبنا قراردادن دیدگاه‌های شیخ انصاری در فراند الأُصول، به واکاوی نظر شیخ در مورد استصحاب در حکم عقلی پرداخته و نظرات چند تن از اصولیان را بررسی خواهد کرد.

کلید واژه‌ها: استصحاب، حکم عقل، حکم شرع.

۱- مقدمه

یکی از ادله و مدارکی که فقها و مجتهدان در همه ابواب فقه به کار می‌گیرند و گویا بدون آن، در بسیاری از مسائل دچار سردرگمی خواهند شد، ابقای حالت سابقه است که در اصطلاح، آن را «استصحاب» می‌گویند. به سبب همین اهمیت است که متأخران از اصولیان توجه خاصی به استصحاب داشته‌اند، یکی از این مباحث مورد بررسی در استصحاب، تقسیماتی است که برای استصحاب مطرح است. نخست: به اعتبار مستصحب؛ دوم، به اعتبار شک؛ سوم، به اعتبار دلیل دال بر مستصحب. تقسیم به اعتبار دلیل دال بر مستصحب، یا دلیل عقلی است و یا دلیل شرعی و حکم این استصحاب، مورد اختلاف اصولیان می‌باشد. مرحوم شیخ انصاری در تقسیم سوم می‌فرماید: اگر مستصحب دارای دلیل شرعی باشد و این حکم در مستصحب حکم شرعی غیر مستند به عقل باشد، استصحاب جاری است، اما اگر این حکم، حکم عقلی و از احکام عقلیه باشد یا از احکام شرعیّه مستند به احکام عقلیه، در این دو مورد استصحاب جریان ندارد.

مسئله دیگر، جواز یا عدم جواز استصحاب در حکم شرعی مستفاد از حکم عقلی است؛ یعنی در فرضی که به حکم قاعده «ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع» حکمی شرعی از حکمی عقلی استنباط می‌گردد و پس از مدتی به دلیلی در بقای حکم شرعی شک می‌شود، آیا می‌توان حکم شرعی سابق را استصحاب کرد یا نه؟ آیا وجوب سابق را که از راه حکم عقل به ملازمه به دست آمده است، می‌توان استصحاب نمود؟

جستارهای

فقهی و اصولی

سال سوم، شماره پیاپی ششم

بهار ۱۳۹۶

۱۲۶

۲- اقوال در تقسیم استصحاب به اعتبار دلیل

۱- استصحاب مطلقاً حجت است: چه به دلیل حکم عقل باشد و چه به دلیل شرع (کاظمی، ۱۴۱۷، ۳/۳۰۷؛ مظفر، ۱۳۸۶، ۲/۲۵۰).

۲- استصحاب مطلقاً حجت نیست، چه به دلیل عقل و چه به دلیل شرع (شهید ثانی، بی تا، ۲۳۵؛ سید مرتضی، ۲/۱۳۷۶/۳۵۱).

۳- اگر دلیل شرع باشد، استصحاب جاری است و اگر دلیل عقلی باشد، استصحاب جاری نیست (انصاری، بی تا، ۲/۵۵۴).

۳- تبیین نظر شیخ انصاری

این تفصیل مختص به شیخ انصاری می باشد، وی جریان استصحاب را در مواردی که مستصحب به واسطه دلیل عقلی اثبات شده باشد، منکر است. اگر مستصحب دارای یک دلیل شرعی باشد و این حکم در مستصحب حکم شرعی غیر مستند به عقل باشد، استصحاب جاری است. شیخ می فرماید: «گاه مستصحب حکم شرعی است که با دلیلی از ادله شرعی ثابت می شود و گاهی با دلیل عقلی به اثبات می رسد، من کسی را نیافتم که میان این دو، تفصیل داده باشد و بگوید در حکم شرعی ای که با دلیل شرعی ثابت است، استصحاب حجیت دارد، نه در حکم شرعی ای که با دلیل عقلی ثابت است و یا برعکس. جز آن که در تحقق مفهوم استصحاب در جایی که حکم شرعی با دلیل عقلی ثابت شده باشد، و حال آن که دلیل عقلی نیز همان چیزی است که با آن حکم شرعی کشف می شود، جای تأمل است، اینجا از جهت حجیت و عدم حجیت بحثی نیست، ولی بحث از جهت تحقق و عدم تحقق است» (انصاری، بی تا، ۲/۵۵۴). شیخ می گوید: به نظر ما، استصحاب در این دو مورد جریان ندارد و من ندیده ام. تعبیرش این است: «ولم أجد من فصل بینهما» و این از ابتکارات شیخ انصاری در اصول است.

مرحوم خوئی و هاشم آملی به تقسیم بندی شیخ انصاری اشاره نموده اند (خوئی، ۱۴۱۷، ۳/۱۰؛ آملی، ۱۳۹۵، ۳/۲۲) محمدتقی حکیم، تفصیل بین احکام عقلی و احکام شرعی را درست دانسته، مگر جایی که این تفصیل در استصحاب

صلاحیت ندارد. به دلیل فقدان یکی از ارکان استصحاب؛ یعنی شک، جریان استصحاب در احکام مستقل عقلی ممنوع است (حکیم، ۱۴۱۴، ۱۵۳).

۴- استصحاب حکم شرعی

بعضی از اصولیان، استصحاب را در احکام شرعی، احکام کلی و احکام جزئی، جاری می‌دانند، ولی در موضوعات خارجی نه. اخباری‌ها اعتقاد دارند: استصحاب در احکام شرعی کلی جاری نیست، اما در احکام شرعی جزئی و موضوعات خارجی جاری است. برخی نیز معتقدند: استصحاب در احکام شرعی جزئی جاری است و در احکام شرعی کلی و موضوعات خارجی جاری نیست (انصاری، بی‌تا، ۵۶۰/۲). حکم شرعی، حکمی از احکام که شارع مقدس مقرر کرده و چیزی که با حکم شرع ثابت می‌شود، حکم صادره از سوی شارع، حجت و دلیل بر صحت آنهاست، مانند تمام احکامی که در شریعت وجود دارد. اگر در بقای چنین حکمی تردید شود، از مصادیق استصحاب حکم شرعی است. صحت استصحاب حکم شرعی، فی‌الجمله نزد اصولیان مورد اتفاق است.

جستارهای
فقهی و اصولی

سال سوم، شماره پیاپی ششم
بهار ۱۳۹۶

۱۲۸

احکام شرعیه‌ای که از دلیل نقلی، یعنی کتاب و سنت استنباط می‌شوند، مثل وجوب نماز جمعه که از آیه کریمه ﴿إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ (جمعه/۹) و مانند آن استفاده می‌شود (محمدی، ۱۳۸۹، ۳/۱۹۸؛ حسینی فیروزآبادی، ۱۳۸۷، ۲۵/۵) شیخ فرموده: استصحاب در این دسته از احکام شرعی جاری می‌شود، در صورتی که ارکان استصحاب و اتحاد دو قضیه تمام است (انصاری، بی‌تا، ۵۵۴/۲؛ حکیم، ۱۳۷۲: حقایق الأصول، ۲/۳۹۶؛ حکیم، ۱۴۱۴، ۱۵۱).

در احکام شرعیه غیرمستند، بین آخوند و شیخ اختلافی نیست، همان‌طوری که شیخ در احکام شرعیه غیر مستند به عقل، استصحاب را جاری می‌داند، آخوند هم جاری می‌داند. نظر ایشان این است: استصحاب حکم نقلی و شرعی روشن است و جای اشکالی نیست که ادله شامل آن می‌شود (آخوند، ۱۴۰۹، ۳۸۶). صاحب حقایق الأصول نیز این مطلب را تأیید کرده (طباطبایی حکیم، ۱۳۷۲، ۳/۳۹۶) محقق اصفهانی می‌گوید: احکام شرعیه ما دو دسته‌اند؛ یک دسته، احکام شرعیه

مستند به عقل عملی، دسته دیگر، احکام شرعیه مستند به عقل نظری. استصحاب در احکام شرعیه مستند به عقل عملی جاری نیست، اما در احکام شرعیه مستند به عقل نظری جاری است (غروی اصفهانی، ۱۳۷۴، ۲۴/۳). حکم عقل، تابع حکم شرع است که در آن استصحاب جاری می شود و نیز بالعکس مانند: «إتيان الصلوة حسن».

۵- استصحاب در احکام عقلی

محقق اصفهانی می گوید: حکم عقل بر دو نوع است: نخست، حکم عقل نظری، دوم، حکم عقل عملی. حکم عقل عملی در مقابل عقل نظری است که مأخوذ از مقدمات محموده و قضایای مشهوره از صناعات خمس است، نه داخل در قضایای برهانیّه (غروی اصفهانی، ۱۳۷۴، ۲۲/۳).

۵-۱. استصحاب حکم عقل از منظر شیخ انصاری

شیخ انصاری حکم عقل را در دو جا بررسی نموده:

الف- حکم عقل مستقل که در اینجا استصحاب جاری نمی شود، به دلیل عدم احراز موضوع مستصحب.

ب- استصحاب در احکام شرعی وجودی و عدمی مستند به عقل.

به طور کلی شیخ انصاری؛ استصحاب عقلی را ممکن نمی داند؛ زیرا موضوع حکم عقلی نزد عقل، به تفصیل معلوم است و اگر بقای موضوع را در زمان لاحق ادراک کرد، حکم قطعی خواهد داد، اگر موضوع یا جزئی از موضوع، منتفی شده باشد، به صورت قطعی حکم را منتفی می داند و در حکم عقل شک راه ندارد. گاهی در شرع، برای یک امر یقینی، دلیل خاصی موجود نیست، بلکه عقل نسبت به آن حکم می کند، مانند مستقلات عقلیه؛ به طور مثال: عقل بر قبح ظلم و حسن عدل، حکم می کند، این گونه احکام، احکام عقلی است. چنانچه در بقای این حکم عقلی تردید حاصل شود، براساس استصحاب به بقای آن، حکم گردیده و استصحاب حکم عقل شده است. در احکام عقلی، حکم عقل به بود و نبود موضوع بستگی دارد و در مورد شک در موضوع، عقل حکمی ندارد. یعنی در واقع، موضوع علت

تامه برای صدور، حکم عقل است. بنابراین، به دلیل فقدان یکی از ارکان استصحاب؛ یعنی شک، جریان استصحاب در احکام مستقل عقلی ممنوع است.

همه احکام عقلی، از جهت ملاک حکم شرعی روشن هستند؛ یعنی عقل به حسن و قبح چیزی حکم نمی کند، مگر پس از ملاحظه چیزهایی که دخالتی در آن ندارد، مانند: مقتضی و عدم مانع؛ به طور مثال: تصرف در ملک دیگری، مقتضی قبح است، مالک نیز مانع از آن است، پس به قبح تصرف در ملک دیگری بدون اذن او حکم می کند؛ زیرا بدیهی است که حاکم، عقل باشد یا شرع یا عرف، به چیزی که موضوعش با همه قیودش درک نشده نمی توان حکم نمود؛ زیرا موضوع، علت حکم است، وقتی موضوع به طور کامل مُحَرَز است، شک در بقای مستصحب (قبح تصرف) و عدم آن، به شک در موضوع حکم باز می گردد، که آیا تصرف در ملک دیگری است یا تصرف بدون اذن است؟ زیرا همه جهت‌ها؛ یعنی ملک غیر بودن، بدون اذن، یا همراه با اذن بودن که مقتضی حکم عقل به حسن و قبح است، بازگشت کننده به قیود فعل مکلف است؛ مانند: تصرف که همان موضوع است. بنابراین، شک در حکم عقل، خواه به خاطر وجود مقتضی و خواه به خاطر وجود رافع، مانند اذن مالک نیست، مگر در موضوع آن که همان تصرف بدون اذن است؛ زیرا همه جهات، قیود موضوع اند و موضوع نیز باید در استصحاب، محرز و معلوم البقا باشد؛ یعنی استصحاب قبح، بدون احراز این که این کار تصرف در ملک دیگری بدون اذن است، معقول نیست (انصاری، بی تا، ۵۵۴/۲).

شیخ در پاسخ به این که، به چه ملاکی عقل این حکم را در اینجا بیان کرده می فرماید؛ چنین حکم عقلی نداریم. اما در مورد احکام شرعی، چنین نیست، بسیاری از احکام شرعی که مناط و ملاک آن برای ما روشن نیست، فرموده: عقل در حکم خود اهمال، اجمال و مسامحه ندارد، بلکه دقیق و سخت گیر است و تا موضوع یا جمیع خصوصیات محرز نباشد، حکم ندارد؛ وقتی هم مشخص شد، به طور قطع، حکم دارد و جای شک و تردیدی نیست.

پس تا عنوان کذب ضار محفوظ است، عقل، حکم به قبح دارد و همین که عنوان ضار بودن از بین رفت، حکم عقل به قبح هم منتفی است و حکم ندارد و وقتی صغرا

نمود، کبرای کلی ملازمه هم درست نمی‌شود و در نتیجه، نوبت به حکم شرعی هم نمی‌رسد و آن نیز منتفی است و شک در بقا نداریم تا استصحاب جاری شود (محمدی، ۱۳۸۹، ۳/۱۹۸).

۶- استصحاب در احکام شرعی تابع حکم عقل و یا به عکس

احکام شرعی که از احکام عقلی، مستفاد می‌شود، دارای پنج قسم‌اند:

- ۱- حکم شرعی که تابع حکم عقل و مستفاد از آن است. دلیل نقلی برای آن وجود ندارد، در این مورد جایی برای استصحاب نمی‌باشد؛ مانند اصل تخییر.
- ۲- حکم شرعی که تابع حکم عقل و مستفاد از آن است. دلیل نقلی برای آن وجود دارد و در آن مورد استصحاب جریان ندارد؛ مانند اطاعت و عصیان.
- ۳- حکم شرعی که تابع حکم عقل است، ممضای شارع است؛ مانند احسان و ظلم و استصحاب در آن جاری نیست.
- ۴- حکم شرعی مستقل که حکم عقل تابع آن است؛ مانند وجوب نماز، استصحاب در این امور جریان دارد.
- ۴- حکم مستقل که بدون تبعیت حکم عقل است؛ مانند تکلیف فرد غیر ممیز، چون شرط تکلیف، بلوغ است و در این مورد استصحاب جریان دارد.

۷- تفاوت بین استصحاب در حکم عقل و شرع از دیدگاه شیخ انصاری

شیخ در مرحله نخست می‌فرماید: یکی از تفاوت‌های بین احکام عقلی و احکام شرعی اینست که احکام عقلی از حیث مناط و ملاک، مبین و روشن است، به این معنا که ما حکم عقلی نداریم که ملاکش روشن نباشد، اما بسیاری از احکام شرعی وجود دارد که مناط و ملاک آن برای ما روشن نیست.

استصحاب در حکم عقلی و در حکم شرعی که با آن ثابت است، جاری نیست. تفاوتی میان آن که شک از جهت وجود رافع باشد؛ مانند وجود و حصول اذن یا آنکه شک به خاطر استعداد حاکم باشد؛ یعنی وجود مقتضی که همان زوالِ عنوان ملک غیر بودن است، نیست؛ زیرا حکم عقلی برطرف نمی‌شود و قبح از بین نمی‌رود.

مگر با برطرف شدن موضوع آن، یا به خاطر مقتضی (زوال ملک) و یا به خاطر رافع (حصول اذن).

در نهایت، بنا بر هر دو صورت، به تبدل عنوان باز می‌گردد؛ یعنی: هرگاه شک کردید، به جهت آن است که عنوان متبدل شده است. آیا نمی‌بینید که هرگاه عقل، حکم به قبیح سخن راست زیان‌بار می‌کند، از این رو حکمش به این باز می‌گردد که آن چه زیان‌بار است، از آن جهت که زیان‌بار است حرام می‌باشد. پس زیان‌باری عنوان موضوع است و معلوم است که این قضیه - قبیح زیان‌باری، هنگام شک در ضرر و زیان قابل استصحاب نیست، مانند آن که فلان کار دیروز زیان‌بار بود، امروز شک داریم که زیان‌بار است یا خیر؟ استصحاب در این جا بی‌معناست، باید امروز زیان‌بار بودنش محرز شود تا مشخص شود که قبیح هست یا نیست؟ وقتی گفته می‌شود: زیان قبیح است، یک حکم دائمی است که هرگز احتمال برطرف شدنش نمی‌رود؛ اما این دائمی بودن حکم، نفعی در اثبات قبیح به هنگام شک در بقای زیان ندارد، به دلیل تبدل عنوان (انصاری، بی تا، ۲/۵۵۴).

جایز نیست گفته شود: این صدق، پیش‌تر قبیح بود و چون امروز معلوم نیست قبیح باشد یا خیر، پس قبیح آن، استصحاب نمی‌شود؛ زیرا موضوع در حکم عقل به قبیح، این صدق نیست، بلکه عنوان، زیان‌باری است و حکم به آن مقطوع‌البقا است. استصحاب ضرر و زیان، از محل بحث - استصحاب نفس حکم - بیرون است، این که موضوع حکم عقلی، مبین و مفصل است و موجب بازگشت شک به موضوع می‌شود، برخلاف احکام شرعی ثابت با دلیل شرعی؛ زیرا شارع گاهی به طور اجمال حکم می‌کند که این صدق حرام است، ولی نمی‌گوید که سخن راست زیان‌بار حرام است، در حالی که معلوم نیست و ما نمی‌دانیم که ملاک حقیقی در این مورد چیست؟ در زمان شک نیز باقی است یا برطرف شده است. بنابراین، حکم شرعی نفس‌الحکم استصحاب می‌شود؛ زیرا با عدم علم به مناط، عرف حکم می‌کند به اینکه این سخن راست، حرام است، اکنون در حرمتش شک شده است، پس موضوع عرفی محرز است و در حکم آن شک است. پس حکم استصحاب جاری می‌شود (انصاری، بی تا، ۲/۵۵۵).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال سوم، شماره پیاپی ششم

بهار ۱۳۹۶

۱۳۲

۷-۱. نقد آخوند خراسانی بر نظر شیخ

اشکال آخوند خراسانی بر نظریه شیخ انصاری، مبنی بر عدم اجرای استصحاب در حکم شرعی مستکشف از حکم عقل به این صورت است: شیخ دو چیز را مانع از اجرای استصحاب در احکام شرعی مستکشف از حکم عقل می‌داند:

۱- عدم احراز وحدت موضوع در قضیه متیقن و مشکوک با آن که احراز وحدت موضوع از شرایط اجرای استصحاب است.

«موضوع حکم فعلی عقل، از موضوعاتی است که اهمال و اجمال در آن راه ندارد؛ زیرا عقل بر موضوعی حکم می‌کند که همه ویژگی‌هایش را بداند در حالی که همین اهمال یا اجمال بر موضوع حکم شانی عقل، عارض می‌شود (آخوند، ۱۴۰۹، ۳۸۸).

مراد از موضوع حکم شانی عقل، چیزی است که ملاک حکم در واقع بر آن قائم می‌باشد؛ مثلاً: عقل به وجوب اطاعت امری که عزل نشده حکم می‌کند، پس هرگاه در عزلش شک کند، عقل به وجوب اطاعت نظر نمی‌دهد. بر این اساس، چه بسا خصوصیتی که در استقلال عقل به حکمی با اینکه دخالت دارد احتمال می‌رود این دخالت، در واقع برایش ثابت نباشد. پس بدون آن ویژگی و خصوصیت، عقل به هیچ حکمی، به طور قطع، استقلال ندارد، ولی احتمال دارد، ملاکش در واقع باقی باشد» (آخوند، ۱۴۰۹، ۳۸۸؛ حکیم، حقائق الأصول، ۲/ ۳۹۸).

فیروزآبادی ضمن تأیید نظر آخوند می‌گوید: حکم شانی چیزی جز حکم تقدیری نیست؛ یعنی اگر مصلحت یا مفسده را درک کند، حکم به وجوب یا حرمت می‌دهد، اما فعلاً مصلحت یا مفسده را درک نکرده و بر طبق آن حکم نمی‌شود. پس هرگاه مصلحت یا مفسده درک نشود، بر طبق آن حکم نمی‌شود و اگر موضوع حکم قهراً درک نشود، همین معنای راه یافتن اهمال و اجمال در آن است (حسینی فیروزآبادی، ۱۳۸۷، ۲۹/۵). با این احتمال، بقای حکم شرع نیز محتمل است، زیرا حکم شرع با ملاک عقلی از نظر وجود و عدم، دایره مدار یکدیگرند (آخوند، ۱۴۰۹، ۳۸۷؛ حسینی فیروزآبادی، ۱۳۸۷، ۳۰/۵).

صاحب منتقى الأصول در اصل نظریه، یعنی عدم جریان استصحاب در احکام

شرعیّه مستند به عقل، با شیخ موافقت کرده (روحانی، ۱۴۱۳، ۶/۲۳) اما معتقد است، نظر شیخ اشکال دارد: مواردی که شیخ استصحاب را در احکام شرعیّه مستند به عقل جاری ندانسته، یک خصوصیتی در حکم عقل وجود دارد. این خصوصیت در متعلق، یعنی فعل مکلف اخذ شده است. این قیودی که در تکالیف وجود دارد، هر قیدی که مربوط به فعل مکلف باشد، عرفاً مقوم است، اگر از بین رفت و مشکوک شد، آن حکم منتفی است. اما در مقابل، قیودی که مربوط به موضوع برای آن تکلیف است، نه فعل مکلف، این عنوان مقومیت را ندارد. بر این اساس، نظر شیخ این است که نمی‌خواهد بگوید، اهمال و اجمال در موضوع احکام عقلی راه ندارد و دلیلی که آورده‌اند؛ برای عدم جریان استصحاب، در قیود و خصوصیات است که مربوط به فعل مکلف است و قیودی که مربوط به موضوع است؛ در اینجا استصحاب جریان دارد (روحانی، ۶، ۱۴۱۳/۱۹).

آخوند می‌گوید: استصحاب حکم عقل به این دلیل است که حکم شرعی‌ای که به سبب این حکم عقلی کشف می‌شود، مانند حرمت که از قبیح در باب کذب کشف می‌شود، هنگام عروض انتفای اموری که احتمال دخالیشان را در موضوع حکم عقلی می‌دهیم، از اموری هستند که مقوم موضوع محسوب نمی‌شوند، از این رو، بقای آن حکم شرعی کشف شده عرفاً مشکوک است؛ زیرا واقعاً احتمال دخیل نبودن آن قید در حکم شرعی می‌رود، هر چند بدون آن قید، عقل قطعاً حکمی ندارد (آخوند، ۱۴۰۹، ۳۸۸).

محقق خراسانی در مانعیت آن چه که شیخ انصاری، مانع از اجرای استصحاب دانسته مناقشه نموده و قائل به اجرای استصحاب در حکم شرعی مستند به حکم عقلی شده است. به نظر می‌رسد، اگر ارکان استصحاب تمام باشد و موضوع به دید عرف، همان موضوع سابق باشد و نبود پاره‌ای از خصوصیات از قبیل تغییر حالات باشد، فرقی میان احکام شرعیّه نیست؛ چه از دلیل نقلی به دست آیند، چه از دلیل عقلی، ملاک یکی است، یعنی اگر خصوصیتی مقوم موضوع باشد، با از بین رفتن آن، موضوع عوض می‌شود و حکم هم می‌رود و جای استصحاب نیست، ولی اگر از حالات و عوارض موضوع باشد، نبودن آن لطمه نمی‌زند؛ به‌عنوان مثال: در کذب

ضار، اگر عنوان ضار مقوم نباشد و از حالات باشد، با نبود آن، عرفاً موضوع محفوظ است (آخوند، ۱۴۰۹، ۳۸۷).

بین متعلق و موضوع تفاوت وجود دارد خصوصیات مربوط به متعلق را عرف تعین می نماید، که مقوم است، یعنی با انتفای آن حکم منتفی می شود، اما خصوصیات مربوط به موضوع تکلیف، چنین نیست. خصوصیات احکام عقلیه، مربوط به متعلق و فعل مکلف است، عقل وقتی می گوید: «هذا حسن، هذا قبیح» این فعل یا کَلْبِ فعل را مد نظر دارد، حسن یا قبیح، هر خصوصیتی که در این حکمش وجود دارد، مربوط به آن فعل مکلف است که عبارت از متعلق باشد، اما قید برای موضوع نیست (روحانی، ۱۴۱۳، ۱۹/۶). از نظر عقل، نوشیدن مایع سمی و مضر، دارای مفسده و قبیح است. ما از حکم عقل قبح و مفسده را کشف می کنیم، پس خوردن آن، حرام است. حال اگر در آن مایع سمی تغییراتی داده شد و حالت آن عوض شد، مثلاً مقداری آب با آن مخلوط شد و در نتیجه ما شک کنیم آیا هنوز هم آن مایع، مضر است یا نه؟ در این صورت، عقل حکمی ندارد، زیرا موضوع حکم عقل، متغیر شده است. البته در موضوع حکم عقل اهمال و اجمال راه ندارد، عقل در موضوع مشخص به حسن یا قبح، حکم می کند. پیش تر گفته شد: شرب مایع سمی مضر، مفسده دارد. اکنون موضوع حکم، مشکوک است که آیا ضرر دارد یا نه؟ پس عقل در این زمینه، حکمی ندارد. در عین حال، همان حکم شرعی را که از طریق حکم عقل، کشف کرده بودیم، می توان استصحاب نمود، زیرا ملاک و میزان حکم شرع به حرمت را به دست نیاوردیم، بلکه از راه ملازمه بین حکم عقل و شرع گفتیم؛ شارع هم به حرمت شرب آن مایع، حکم می کند: چون تغییراتی که در موضوع ایجاد شده، اجزایی که از آن حذف شده، عرفاً مقوم موضوع نبوده و تغییری در آن نداده، بنابراین آن موضوع، باقی است. در نتیجه، در بقای حکم، شک داریم، زیرا احتمالاً آن تغییرات، واقعا در موضوع و در نتیجه، در حکم شارع، دخالت نداشته، می توان به استصحاب، تمسک نمود (حسینی فیروزآبادی، ۱۳۸۷، ۲۴/۵-۲۵).

در مثال گذشته، مانعی برای اجرای استصحاب، به هنگام شک در بقای ضرر وجود ندارد که حکم شرع و عقل بر آن مترتب می شود دلیل حکم شرع واضح است.

اما دلیل عقل؛ عقل به طور مستقل حکم می کند چنان که حرمتِ سَمّ مضر، به نحو کبرای کلی مفروض است. پس هرگاه شرع حکم کند به صغری؛ به این که سم بر ضررش باقی است، چنان که سابقاً حکم به ضرر آن کرده، عقل به حرمت آن نیز، حکم می کند؛ مانند: حکم عقل به حرمت آن در گذشته. بنابراین با این توضیح، وجهی بر تفصیل شیخ در استصحاب موضوع حکم عقل بین این که دلیل حجیت استصحاب از باب ظن یا اخبار باشد، نیست (حسینی فیروزآبادی، ۱۳۸۷/۵/۲۷).

۲-۷. تقریب مرحوم نائینی بر نظر شیخ انصاری

مرحوم نائینی برای سخن شیخ دو تقریب بیان نموده:

تقریب اول: شیخ می گوید: هنگامی که در دلیل دال بر ثبوت استصحاب که عقل باشد، استصحاب جاری نیست، اشکال اول مطابق تقریب اول که اهمال و اجمال در موضوع احکام عقلیه راه ندارد و موضوع احکام عقلیه همیشه مبین و مشخص است اگر موضوع باشد، حکم هست و اگر موضوع نباشد، حکم نیست. اهمال و اجمال در موضوع و ملاکات احکام عقلیه راه ندارد که مرحوم نائینی این امر را نمی پذیرند. گاهی عقل به یک مناط مشخصی حکم می کند، گاه مناط در حکم عقل از باب قدر متیقن است، مثلاً عقل می گوید: کذب، اگر ضار باشد و نفعی برای کاذب نداشته باشد، قبیح است. یک موضوع مرکب است: (۱) مضر بودن کذب. (۲) عدم نفع برای کاذب. حکم عقل به قبح بودن، از باب قدر متیقن است، اگر دو جزء باشد، موضوع مرکب است، قطعاً حکم به قبح هست و حکم شرعی مستند به دلیل عقلی؛ یعنی حرمت می آید، عنوان قدر متیقن است، هر جا عنوان قدر متیقن باشد و یک جزء از بین رفت، قابلیت استصحاب دارد (نائینی، ۱۴۱۷، ۴/۳۲۱).

بیان تقریب دوم: شیخ می فرماید: تمام خصوصیات که در موضوعات احکام عقلیه وجود دارد، حیثیت تقییدی است. در احکام عقلیه چیزی به نام حیثیت تعلیلی نداریم. حکم عقل این باشد: «هذا قبیح، هذا حسن، باید تعلیلی آورد: «هذا قبیح لانه ظلم»، «هذا حسن لانه عدل» به حسب ظاهر عنوان تعلیل را دارد، در احکام عقلیه در واقع، به عنوان حیثیت تقییدیه مطرح می شود، یعنی این فعل از این جهت که فی الواقع

جستارهای

فقهی و اصولی

سال سوم، شماره پیاپی ششم

بهار ۱۳۹۶

۱۳۶

ظلم است، قبیح می‌باشد. پس، حکم عقلی دارای موضوعی است، این موضوع به حسب ظاهر دارای قید است، تمام این قیود داخل در موضوع است. فرق است بین حیثیت تعلیلی و تقییدی. حیثیت تعلیلیه جزو موضوع نیست، اما حیثیت تقییدیه جزو موضوع است (نائینی، ۱۴۱۷، ۳۲۱/۴).

به عبارت دیگر در احکام عقلیه، آنچه مرحوم نائینی برای کلام شیخ ذکر می‌کند این است: شیخ بر این نظر است؛ اگر ما یک حکم عقلی داشتیم، حکم عقلی موضوعی دارد و موضوع دارای قید است، به حسب ظاهر، تمام این قیود داخل در موضوع است.

امام به اشکال مرحوم نائینی جواب می‌دهد؛ کار عقل تجرید و تجزیه است، موضوع مرکب را تجزیه و تحلیل می‌کند که یا هر دوی این‌ها جزو ملاک‌اند یا یکی از این‌ها عنوان ملاک را دارد و دیگری ندارد (خمینی، ۱۳۷۵، ۱۴). در نهایت با آوردن «فتاؤل»، وجه تأمل را این‌گونه بیان کرده‌اند: نظر محقق نائینی صحیح است؛ یعنی امام، همچون مرحوم نائینی با شیخ مخالفت می‌کند و می‌گوید: ما احکام عقلیه‌ای داریم که مناط و موضوع آن روشن و مبین نباشد، این که اهمال و اجمال به این معنا در موضوع احکام عقلیه و ملاکات احکام عقلیه راه دارد، قابل قبول است (خمینی، ۱۳۷۵، ۱۴).

مرحوم نائینی در تفسیر نظر شیخ بیان نموده: عقل تا وقتی که چیزی را احراز نکند، حکم نمی‌کند؛ بنابراین، هرگاه موضوع متیقن سابق تغییر کند، حکم آن هم تغییر می‌کند. عقل هیچ‌وقت در حکم خود تردید ندارد، اگر موضوع سابق، همچنان باقی است؛ حکمش هم باقی است و اگر باقی نیست، حکم نیز منتفی می‌شود. نائینی با این استدلال شیخ مخالف نموده: «موضوعات احکام اعم از این که مستند آن‌ها دلیل شرعی یا عقلی باشد جنبه فردی دارد. گاهی دو چیز که با دقت عقلی متفاوت‌اند، عرف با مسامحه آن‌ها را یکی می‌داند و به تفاوت آن‌ها توجهی ندارد. از این جهت ممکن است حکم عقلی با انتفای شرط قید یا وصفی از موضوع، مورد شک و تردید واقع شود، ولی موضوع استصحاب قرار می‌گیرد. مثلاً عقل، دروغ مضر به حال غیر را، بدون تردید ناپسند می‌شمارد، اما دروغ مصلحت‌آمیز چنین نیست. ممکن است عقل

به طور قاطع نگوید، دروغ مصلحت‌آمیز پسندیده است یا ناپسند و در مورد آن تردید داشته باشد» (کاظمی، ۱۴۱۷، ۳۲۲/۴).

به نظر این اختلاف ناشی از تفسیری است که این دو عالم بزرگ از مفهوم عقل ارایه کرده‌اند. شیخ انصاری عقل را به عنوان یک دلیل و یقین محض دانسته است. پس معتقد است که عقل محض در جایی که به قطع و یقین رسیده، هیچ‌گاه دچار تردید و شک نمی‌شود تا مجالی برای اصل استصحاب ایجاد شود. اما میرزای نائینی از عقل عملی که به عرف نزدیک است تعبیر نموده که ممکن است در زمان‌های مختلف برداشت عقلی عرف از موضوعات و احکام تغییر نماید و نسبت به یقین گذشته، دچار شک و تردید شود (کاظمی، ۱۴۱۷، ۳۲۲/۴).

محقق اصفهانی می‌گوید: با توجه به نظر شیخ؛ احکام عقلیه، موضوع و مناطش مبین و روشن است. شک در احکام عقلیه عملیه راه ندارد و در این هنگام، دیگر معنایی برای استصحاب نیست. اما در احکام عقل نظری، فرض اول این است: عقل نظری همه ملاک در یک موضوع را درک می‌کند، فرض دوم این که، حدی از مصلحت و ملاک را در یک موضوعی، درک می‌کند اما ممکن است این حکم یک ملاک عمیق‌تر و وسیع‌تری داشته که شارع توجه به آن داشته باشد. بنابراین استصحاب در احکام شرعی مستند به عقل نظری جریان دارد (غروی اصفهانی، ۱۳۷۴، ۲۶/۳).

۲- حکم شرعی مستند به حکم عقلی از حکم شأنی عقل در مقام ثبوت و نفس الامر تبعیت می‌کند، یعنی آن‌چه ملاک حکم عقل است، ملاک حکم شرعی هم می‌باشد و به حکم شرعی مستند به حکم عقلی از حکم شرعی باید عقل از ملاک‌های معلوم ادراک فعلی داشته باشد تا با قاعده ملازمه، حکم شرعی آشکار شود.

با این بیان، هم به اشکال چگونگی تفکیک بین حکم شرع و حکم عقل پاسخ داده شد و هم به مانع دوم که در کلام شیخ انصاری مطرح شده بود.

۷-۳. نقد سخن آخوند خراسانی

مرحوم آخوند فرمود: مستند حکم شرعی چه عقل و چه شرع باشد، در مسئله بقای موضوع و اتحاد بین قضیه متیقنه و مشکوکه، ملاکش عرف است، از نظر عرف،

بحثش در نظر آخوند، وجود ندارد، شیخ این را قبول داشته و می گوید: عرف حاکم بر بقای موضوع است، اگر عرف گفت همان موضوع است، استصحاب جاری است، اگر عرف معتقد به تغییر موضوع باشد، استصحاب جاری نیست. آن چه به نظر مرحوم آخوند خلط شده، این است؛ به چه ملاکی بگوییم عرف حاکم است؟ بر این که یک قیدی از حالات موضوع است یا مقومات موضوع؟ مثلاً آیا در «الماء المتغیر» برای این که بدانیم این متغیر از حالات موضوع است یا از مقومات موضوع، می توانیم به سراغ عرف برویم؟ به نظر عرف، در تشخیص این امر راهی ندارد و در این موارد مداخلیتی ندارد و نیازی به استصحاب نیست، اشکال ما به آخوند این است: اگر حاکم در قیود را عرف می دانید، جای شک باقی نمی ماند و دیگر مجال و محلی برای استصحاب نیست.

۸- قاعده ملازمه

اگر کسی همچون شیخ معتقد باشد: حکم شرعی مستکشف از حکم عقلی، تابع حکم عقلی است و میان آن دو ملازمه است، و از راه ملازمه به حکم شرعی رسیده ایم، در واقع حکم عقلی، ملزوم و حکم شرعی، لازم آن است؛ آن گاه با این اوصاف چگونه ممکن است حکم شرعی را استصحاب کنیم و ابقا نماییم؛ با این که حکم عقلی نیست؟ با نبود ملزوم، امکان ندارد لازم تداوم داشته باشد، پس نمی توان استصحاب را در این حکم شرعی جاری نمود (محمدی، ۱۳۸۹، ۱۹۹/۳)

شیخ اشاره می کند: مسلم است که مناط واقعی در حکم شرع و حکم عقل یکی است، ولی این مانع از تفاوت گذاری بین حکم شرعی و حکم عقلی از حیث ظن به بقا در لاحق نمی شود. نتیجه آن که: وحدت مناط حکم عقلی و شرعی، موجب نبود تفاوت میان آن دو از جهت علم، ظن یا شک می شود، با این توضیح که، اگر بقای مناط دانسته شود، بقای حکم عقل و شرع دانسته می شود، و اگر به بقای مناط، ظن و گمان باشد، به بقای حکم عقل و شرع نیز، ظن و گمان حاصل می شود.... هر کس قائل به اعتبار استصحاب از باب تعبّد به اخبار باشد، ناگزیر باید میان حکم عقلی و شرعی تفاوت بگذارد؛ ملازمه و وحدت مناط گرچه مسلم است، معیار در موضوع

معتبر، احراز آن در استصحاب حکم، موضوع و مناط واقعی نیست، بلکه آنچه بر حسب فهم عرف از زبان دلیل است، می‌باشد؛ زیرا جریان یافتن اخبار استصحاب، تابع تحقق موضوع مستصحب و معروض آن به حکم عرف است.

بنابراین، هرگاه شارع حکم به حرمت چیزی در زمانی کرد و الان شک در بقای آن حرمت شده است، مستصحب واقع شده و اخبار استصحاب در آن جاری می‌شود. هرگاه مناط این حکم شرعی و موضوع آن که عقل نیز روی همین مناط، حکم می‌کند، مانند این که بگوئید: خمر، مسکر و حرام است، سپس در عنوان خمر شک شود و از سوی شارع معلوم و مشخص باشد، استصحاب در این حکم شرع نیز به خاطر عدم احراز موضوع، جاری نمی‌شود؛ زیرا موضوع در هر دو، یکی است، هرگاه نگرانی در موضوع حاصل شود، تفاوتی ندارد و در هیچ کدام استصحاب جاری نمی‌شود (شیخ انصاری، ۲/۵۵۵).

آخوند می‌گوید: حکم شرعی که از حکم عقل کشف می‌شود، بر حسب واقع، تنها تابع حکم عقل، است، آن مشکوک‌الزوال است، نه تابع ملاک حکم فعلی عقل. ملاک حکم فعلی، همان موضوع با شروط و قیودش است و موضوع حکم فعلی عقل، از موضوعاتی است که اهمال و اجمال در آن راه ندارد؛ زیرا عقل، بر موضوعی حکم می‌کند که همه ویژگی‌هایش را بدانند در حالی که همین اهمال و اجمال بر موضوع حکم شأنی عقل، عارض می‌شود. مراد از موضوع حکم شأنی عقل، چیزی است که ملاک حکم در واقع بر آن قائم می‌باشد، بر این اساس، چه بسا خصوصیتی که در استقلال عقل به حکمی، دخالت دارد. مگر این که احتمال می‌رود این دخالت در واقع برایش ثابت نباشد. پس بدون آن ویژگی و خصوصیت، عقل به هیچ حکمی، به طور قطع استقلال ندارد، ولی احتمال دارد ملاکش در واقع، باقی باشد. با این احتمال، بقای حکم شرع نیز محتمل است؛ زیرا حکم شرع با ملاک عقلی از نظر وجود و عدم، دائرمدار هم هستند (آخوند، ۱۴۰۹، ۳۸۷).

جستارهای
فقهی و اصولی

سال سوم، شماره پیاپی ششم
بهار ۱۳۹۶

۱۴۰

۸- اقسام حکم عقل

۱- عقل واقعی، شأنی، اقتضایی و تعلیقی؛ یعنی فعلاً عقل علمی ندارد؛ زیرا

ملاک، مصلحت یا مفسده را ادراک نکرده است، در واقع این ملاک وجود دارد و اگر عقل ادراک می کرد حکم هم می کرد؛ چون تشخیص نداده و درکی ندارد، حکمی هم ندارد، این قسم از حکم عقل تابع، خود مصلحت و مفسده واقعیه است و اهمال و اجمال در موضوع این قسم از احکام عقلیه، راه پیدا می کند و ممکن است موضوع حکم عقلی از لحاظ خصوصیات، اجمال و ابهام داشته باشد، عقل سر بسته می تواند، بگوید: اگر چیزی مصلحت دار باشد، حسن است و اگر مفسده دار باشد قبیح؛ ولی این که آیا فلان عمل با فلان خصوصیت فعلا مصلحت یا مفسده دارد یا ندارد، درک نمی کند.

۲- حکم عقل فعلی (با فلان خصوصیت)، حتمی و تنجیزی؛ یعنی بالفعل عقل حکم دارد و به طور جزم می گوید: کذب ضار، قبیح و صدق نافع، حسن است و... علت این حکم فعلی آن است که ملاک (مصلحت و مفسده) را ادراک می کند و طبق آن حکم می کند و این نوع از حکم عقل، تابع مصلحت و مفسده مدرکه و معلومه است، نه مصالح و مفاسد واقعیه، اگر چه ادراک نکرده باشد. در این قسم از حکم عقل، اجمال و اهمال راه ندارد؛ یعنی تا عقل موضوع را با تمام خصوصیات احراز نکند، حکم فعلی نخواهد داشت و پس از احراز هم بدون معطلی حکم دارد (حسینی فیروزآبادی، ۱۳۸۷، ۲۸/۵؛ محمدی، ۱۳۸۹، ۲۰۱/۳).

فرق میان دو حکم واقعی و فعلی در ملاک حکم است: ملاک حکم در واقعی، نفس مصلحت و مفسده بماهی هی است و ادراک در آن دخالتی ندارد، اما ملاک حکم فعلی، نفس مصلحت و مفسده نیست، این حکم در صورتی محقق می شود که عقل، مصلحت و مفسده را درک نماید، اما زمانی که مصلحت و مفسده را درک نکرده است حکم فعلی ندارد (حسینی فیروزآبادی، ۱۳۸۷، ۲۸/۵).

۹- ملازمه میان دو حکم از نظر آخوند در مقام اثبات و ثبوت

آخوند می گوید: این به این دلیل است که ملازمه میان دو حکم، تنها در مقام اثبات حکم شرعی از حکم عقلی و استکشاف است نه در مقام ثبوت. ایشان در پاسخ، دو مقام را می آورد:

۱- مقام اثبات و استکشاف و دلالت؛

۲- مقام ثبوت و واقع و نفس الامر که کاری به دلیل و کاشف ندارد.
(آخوند، ۱۴۰۹، ۳۸۷).

در مقام اثبات، ملازمه هست؛ زیرا فرض این است که راجع به فلان موضوع، شرع مقدس، کتاب و سنت بیانی ندارد یا اگر دارند، ارشادی و تأکیدی است و وجوب شرعی را نمی‌رساند، ولی عقل، ملاک مصلحت یا مفسده را درک کرده است و حکم به حسن یا قبح دارد، چون راهی برای استکشاف حکم شرعی، جز از دلیل نقلی نداریم، از راه حکم عقلی و ملازمه، به حکم شرعی پی می‌بریم و آن را کشف می‌کنیم، ولی در مقام ثبوت و واقع ملازمه‌ای نیست؛ یعنی چنین نیست که اگر عقل ادراکی و حکمی نداشت، شرعاً هم درواقع ملاکی نباشد و آن عمل دارای مصلحت و مفسده نباشد، بلکه ممکن است درواقع صاحب ملاک باشد، اگرچه عقل ما از ادراک آن ناتوان باشد. به بیان دیگر قاعده ملازمه، دو طرف دارد (حسینی فیروزآبادی، ۱۳۸۷، ۲۷/۵؛ محمدی، ۱۳۸۹، ۱۹۹/۳).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال سوم، شماره پیاپی ششم
بهار ۱۳۹۶

۱۴۲

۱- جنبه اثباتی و وجودی و اصل قضیه که می‌گوید: «کُلُّ ما حکم به العقل حکم به الشرع». این بخش قابل قبول است که اگر عقل حکم به حسن کاری نمود، شرع هم حکم به وجوب آن می‌نماید و اگر حکم به قبح کاری نمود، شرع هم حکم به حرمت می‌کند. از این، تعبیر به مقام اثبات و استکشاف کرده‌اند؛ زیرا از راه حکم فعلی عقلی، حکم شرعی را به دست آوردیم.

آن‌گاه حکم شرعی تابع حکم عقلی است؛ «کُلُّ ما حکم به العقل حکم به الشرع» ولی تابع حکم واقعی عقل است؛ یعنی اگر چیزی در واقع و نفس الامر ملاک، مصلحت یا مفسده را داشته باشد، شارع بر طبق آن حکم می‌کند؛ اگر چه عقل طبق آن حکم فعلی ندارد؛ چون ادراک ندارد، در حالی که شارع مقدس ادراک دارد و حکم هم می‌کند. نه اینکه تابع حکم فعلی عقل باشد تا اگر در موردی عقل حکم فعلی نداشت، در سایه عدم ادراک ملاک شرع هم حکمی نداشته باشد. پس در مرحله فعلیت، این دو از یکدیگر قابل تفکیک است، یعنی جا دارد عقل حکم نکند، ولی شرع حکم بنماید (حسینی فیروزآبادی، ۱۳۸۷، ۲۸/۵؛ محمدی، ۱۳۸۹، ۲۰۱/۳).

۲- جنبه سلبی و عدمی و عکس قضیه که بگوییم: «کُلّ ما لم یحکم به العقل لم یحکم به الشرع»؛ یعنی هر جا عقل حکم به حسن یا قبح نداشت، شرع هم حکم به وجوب یا حرمت نداشته باشد، این خود، دو گونه قابل تفسیر است:

الف- شاید منظور این باشد: نه تنها عقل حکم به ثبوت ندارد، بلکه حکم به عدم دارد؛ یعنی قاطعانه حکم می کند که فلان کار قبیح یا حسن نیست. باز شرع بر خلاف حکم عقل قطعی حکم ندارد و وجوب یا حرمتی نیست.

ب- شاید منظور این باشد: عقل حکم به ثبوت ندارد، ولی حکم به عدم هم ندارد، بلکه عدم الحکم است و عقل، بی حکم و ساکت است؛ چون ادراکی ندارد که حکمی داشته باشد. در چنین فرضی نمی توان گفت شرع هم حکم ندارد؛ ممکن است شرع حکم داشته باشد. در شریعت احکام واجب و حرام بسیاری داریم، که ممکن است عقل، کلیات آن‌ها را تا حدودی بفهمد، ولی جزئیات و اجزاء و شرایط و کم و کیف مطلب را درک نکند؛ در حالی که شارع حکم کرده و امری را واجب کرده و دیگری را حرام نموده است... (محمدی، ۱۳۸۹، ۳/ ۱۹۹).

ملازمه در طرف وجود است، نه در طرف عدم، به این معنا که هرگاه عقل، مستقلاً به امری حکم می کند، شرع بر طبق آن حکم کند، عدم حکم استقلالی عقل در هر حالی با عدم حکم شرع ملازم نیست، یعنی اگر عقل در موردی حکم نداشت، شرع هم بگوید، من هم در آن جا حکمی ندارم. عدم حکم استقلالی عقل، با عدم حکم شرعی در همان حال، ملازم نیست (حسینی فیروزآبادی، ۱۳۸۷، ۵/ ۲۷؛ مشکینی، ۱۴۱۳، ۴/ ۳۹۶).

با این توضیحات معلوم می شود؛ وجود ملازمه میان حکم شرع، هیچ منافاتی با وسیع تر بودن موضوع حکم شرع نسبت به موضوع عقل ندارد، زیرا تلازم این دو حکم در مقام کشف و علم به حکم در مقام اثبات است، نه در مقام ثبوت، یعنی در مقام کشف و علم به حکم شرع ملازمه وجود دارد؛ به این معنا که عقل، دلیل بر حکم شرعی است همچنان که نص و اجماع نیز از دیگر دلایل حکم شرعی هستند و این توقف حکم شرعی بر حکم فعلی عقل، به حسب واقع و نفس الامر نیست.

محقق اصفهانی به مرحوم آخوند اشکالی می‌کند؛ اگر ملازمه را هم در مقام اثبات بدانیم و هم در مقام ثبوت، حق با شیخ است. اما آخوند اثبات کرد که ملازمه فقط در مقام اثبات است. مرحوم اصفهانی از ملازمه در مقام اثبات، تعبیر به واسطه در اثبات می‌کند، در محل مورد بحث، یعنی در احکام عقلیه عملیه واسطه در اثبات و واسطه در ثبوت یک چیز می‌شود (غروی اصفهانی، ۱۳۷۴، ۲۵/۳) خلاصه نظر محقق اصفهانی این است که در موضوع احکام عقل عملی، علم دخالت دارد، مضرّ به‌عنوان وجود واقعی خودش قبیح نیست، مضرّی که برای فاعل مضرّیتش معلوم است، قبیح است.

امام علیه السلام در رساله استصحاب، به اشکالات مرحوم آخوند پاسخ داده‌اند. مرحوم آخوند و نائینی اشکال مشترک را بر شیخ دارند، ولی به تعبیر مختلف، امام معتقدند، اگر ملاکی که برای حکم عقلی و حکم شرعی مستند به این حکم عقلی علت شده، اگر این ملاک از بین رفت، آن ملاک و علت دیگر، برای حکم دیگری خواهد بود، نه برای آن حکم اول. و شارع هم از عقل تبعیت می‌کند و بر همین ملاک این حکم را دارد. اگر این ملاک منتفی شود، احتمال دارد حکم یک ملاک دیگری در نزد شارع داشته باشد که عقل، آن ملاک را درک نکرده است.

اشکال امام علیه السلام این است: اگر ملاک و علت دیگری آمد، معلول دیگری می‌آید و در نتیجه، حکم دیگری می‌آید. این حکم غیر از آن حکم اول است. هر کدام از این‌ها یک حکم است. ممکن است مثل هم باشند، اما دو انشا و دو حکم در پی دارد، دو تا مبادی و مقدمات دارد، این خروج از محل بحث است. گویا مبنای نظر امام قاعده الواحد است. امام در کتاب استصحاب، می‌فرماید: «الناقص»؛ یعنی آن موضوعی که قبلاً دارای خصوصیتی بوده و الان آن خصوصیت را ندارد و ناقص شده، خودش یک شیء است و ملاک بر آن قائم بوده، در مقام موضوعیت لحاظ می‌شود. بعد می‌فرماید: با وجود خصوصیت، از آن تعبیر به تام می‌کنیم؛ یعنی یک ملاک و موضوعیت دیگری دارد، چون علتش از بین رفته، ملاک اول از بین رفته، اما در حکم دوم شک داریم، چون نمی‌دانیم ملاک دوم موجود شده یا نه؟ بحث ما در اجرای استصحاب است.

۱۰- استصحاب در احکام شرعی وجودی و عدمی مستند به عقل

بر اساس مبنای شیخ، در عدم جریان استصحاب در احکام عقلیه و در احکام شرعیّه مستند به عقلیه، فرقی نمی‌کند که مستصحب یک امر وجودی باشد یا یک امر عدمی. اما در مورد عدمی می‌فرماید: باید مستند به عقل باشد و مجرد مطابقت و موافقت با عقل، مانع از جریان استصحاب نیست.

«از رجوع شک در موارد حکم عقل به بقای موضوع روشن می‌شود: استصحاب نه در احکام عقلی جاری می‌شود، و نه در احکام شرعی‌ای که تابع و مستند به احکام عقلی‌اند، اعم از آن که احکام شرعی، وجودی باشد، چنان که قبح سخن راست زیان‌آور که در پی حرمت شرعی آن می‌آید، چنین است. پس هنگام شک؛ نه قبح استصحاب می‌شود و نه حرمت، مانند: قبح تصرف در ملک دیگری و یا آن که عدمی باشد، در صورتی که عدم شرعی، مستند به عدم عقلی باشد، مانند: عدم وجوب نماز با سوره بر فراموش کننده سوره، عقلاً و شرعاً، زیرا آن، از چیزهایی است که عقل در حق فراموش کار در حال فراموشی آن حکم می‌کند و شرع نیز، با قاعده ملازمه حکم به آن می‌کند. در این صورت، استصحاب عدم وجوب خواه شرعی و خواه عقلی پس از التفات، جایز نیست، تا عنوان، تبدل یابد؛ زیرا فراموش کار، یادآورنده گردیده است؛ اگر چه این استصحاب از برخی علما مانند محقق قمی صادر شده، در این صورت و امثال آن از مواردی که عذرهای پیش آمده عقلی، مانند فراموشی و جهل از کوتاهی و ناتوانی و... با وجود قیام مقتضی، رافع تکلیف هستند قائل به اجزا شده است؛ زیرا مصلحت قرائت سوره در نماز، مقتضی وجوب سوره بر هر نمازگزار است، جز آن که از صاحبان عذرهای عقلی برطرف شده است» (انصاری، بی تا، ۵۵۵/۲).

ولی گاهی هم عدم شرعی داریم و عدم عقلی، منتها عدم شرعی مستند به قضیه و یا حکم عقلی نیست، بلکه عدم شرعی به خاطر نبود مقتضی است، گرچه قضیه (یعنی عدم) عقلی نیز موجود است، استصحاب عدم مطلق، پس از برطرف شدن قضیه عقلی بی اشکال است؛ یعنی لازم نیست عدمی را که مستند بر وجوب مانع است و یا عدمی را که مستند بر عدم مقتضی است، یقین کنید (انصاری، بی تا، ۵۵۵/۲).

کسانی که قائل به جریان استصحاب هستند؛ مانند: مرحوم آخوند و مرحوم نائینی

نیازی ندیده‌اند این بحث را مطرح کنند، در نتیجه مرحوم آخوند در کفایه، این مطلب را بحث نکرده است، به طوری که وقتی اصل نظریه شیخ را مورد خدشه قرار دادند، دیگر نوبت به ذیل بحث نمی‌رسد.

صاحب منتقى الأصول بر شیخ اشکال می‌کند: این مثال‌ها مربوط به فعل مکلف است، مثالی که الان در مورد عدم وجوب صلاة برای کسی که نسیانش زائل شده، استصحاب عدم وجوب صلاة برای کسی که نسیانش زائل شده، مطرح گردیده و این ربطی به فعل مکلف ندارد، و مربوط به فعل مولاست (روحانی، ۱۴۱۳، ۲۳/۶)

مرحوم اصفهانی می‌فرماید: در احکام شرعی مستند به عقل عملی که استصحاب در آن جریان ندارد، فرقی نیست بین این که مستصحب وجودی باشد یا عدمی! اگر مستند به قضیه عقلیه که مفاد آن عقل عملی است؛ مانند استصحاب وجوب و حرمت، و مستند باشند به حسن و قبح فعل، و استصحاب عدم وجوب و حرمت، هرگاه به قبح تکلیف غیر ممیز استناد داده شود، در احکام شرعی مستند به عقل نظری که استصحاب جریان دارد، باز می‌فرماید: فرقی بین این که مستصحب امر وجودی باشد یا عدمی نیست (غروی اصفهانی، ۱۳۷۴، ۲۸/۳).

تفاوت نظر شیخ و محقق اصفهانی این است: شیخ مسئله را (یعنی عدمی را) دو نوع بیان کرده و فرموده: ما یک عدمی مستند داریم و یک عدمی غیر مستند، اما محقق اصفهانی، قبول ندارد و می‌فرماید: بین وجودی و عدمی فرق نیست، پس تقسیم شیخ، بر این که عدمی را دو قسم کرده، صحیح نمی‌باشد (غروی اصفهانی، ۱۳۷۴، ۲۸/۳).

جستارهای
فقهی و اصولی

سال سوم، شماره پیاپی ششم
بهار ۱۳۹۶

۱۴۶

نتیجه

در حجیت استصحاب حکم شرعی مستفاد از حکم عقلی بین اصولیان اختلاف است. در استصحاب حکم عقل دو نظر است: یکی نظر شیخ انصاری و دیگری نظر آخوند که در مقابل هم قرار دارند و دیگران چون نائینی به تبعیت از این دو، نظر داده‌اند. شیخ معتقد است: حکم عقلی قابل شک و تردید نیست؛ یا به طور قطع وجود دارد یا به طور قطع وجود ندارد و مورد سومی برای آن متصور نیست؛ زیرا عقل

می‌تواند، موضوع حکم خود را با تمام شرایط و قیود درک کند. هرگاه موضوع متیقن سابق در واقع وجود داشته باشد، حکم آن هم موجود است و اگر با انتقای شرط یا وصفی موضوع متیقن سابق تغییر کند، حکم آن نیز تغییر خواهد کرد و از این جهت بین حکم عقل مستقل یا تبعی آن فرق وجود ندارد. در مقابل، محقق مرحوم آخوند معتقد است: در احکام عقلی و احکام شرعی مستفاد از حکم عقلی، استصحاب جریان دارد. شیخ انصاری در احکام شرعیه مستند به دلیل عقل، استصحاب را جاری نمی‌داند و برخلاف آخوند که می‌گوید در احکام شرعی مطلقاً، چه دلیل حکم شرعی عقل باشد یا نقل، استصحاب جریان دارد.

به نظر می‌رسد، حق با مرحوم شیخ است. شیخ ادعا نمی‌کند عقل یک نورائیتی دارد که جمیع حقایق را درک می‌کند. مواردی که عقل حکمی دارد، ملاکش روشن است. شیخ انصاری، عقل را به‌عنوان یک دلیل و یقین محض می‌داند، جایی که به قطع و یقین رسیده، هیچ‌گاه دچار تردید و شک نمی‌شود تا مجالی برای اصل استصحاب ایجاد شود. اگر ملاکات احکام عقلیه روشن باشد، نباید بین ابواب معقول، اختلاف باشد. دلیل شیخ در عدم جریان استصحاب در احکام عقلیه و احکام شرعیه مستند به عقل، این است که استصحاب در صورت شک است، شک در جایی که نسبت به ملاکات تردید و اهمال وجود داشته باشد، اگر ملاک حکم عقل معلوم نباشد، جای تردید است که با تغییر حالات، استصحاب جاری کنیم.

واکاوی دیدگاه شیخ
انصاری در استصحاب
در حکم عقلی
۱۴۷

منابع

قرآن کریم.

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم، (۱۴۰۹ق)، کفایة الأصول، مؤسسة آل‌البیت علیهم‌السلام.
۲. آملی، میرزا هاشم، (۱۳۹۵ق)، مجمع‌الافکار، چاپخانه علمیه.
۳. انصاری، مرتضی، (بی‌تا)، فرائد‌الأصول، دفتر انتشارات اسلامی.
۴. حسینی فیروزآبادی، سیدمرتضی، (۱۳۸۷)، عنایة الأصول فی شرح کفایة الأصول، چاپ اول، قم: توزیع انتشارات فیروزآبادی.
۵. حکیم، سیدمحمد تقی، (۱۴۱۴ق)، الاستصحاب فی الشریعة الإسلامية المذاهب الثمانية، بیروت: دار الصفوة.

۶. خمینی، سیدروح الله، (۱۳۷۵)، استصحاب، چاپ اول، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۷. خوبی، سیدابوالقاسم، (۱۴۱۷ق)، مصباح الأصول، کتابفروشی داوری.
۸. روحانی، محمد حسین، (۱۴۱۳ق)، منتقى الأصول، چاپخانه امید.
۹. شهید ثانی، حسن بن زین الدین، معالم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۰. طباطبایی حکیم، سیدمحسن، (۱۳۷۲)، حقائق الأصول تعلیقة علی کفایه، نجف: مطبعة العلمية.
۱۱. علم الهدی (سیدمرتضی)، علی بن حسین، (۱۳۷۶)، الذریة إلى الأصول الشریعة، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۲. غروی اصفهانی، محمد حسین، (۱۳۷۴)، نهاية الدراية، انتشارات سید الشهداء.
۱۳. کاظمی، محمد علی، (۱۴۱۷ق)، فوائد الأصول للنائینی، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۴. محمدی خراسانی، علی، (۱۳۸۹)، شرح کفایة الأصول، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۵. مشکینی اردبیلی، ابوالحسن، (۱۴۱۳ق)، حواشی المحقق المشکینی علی الکفایة، انتشارات لقمان.
۱۶. مظفر، محمد رضا، (۱۳۸۶ق)، اصول فقه، نجف: انتشارات اسماعیلیان.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال سوم، شماره پیاپی ششم
بهار ۱۳۹۶

چکیده‌های عربی و انگلیسی

انجبار ضعف السند بعمل المشهور

محمد زروندی رحمانی

انجبار ضعف سند الرواية بعمل المشهور من القواعد الأساسية في علم الأصول، و لها تأثير بالغ في استنباط الأحكام الشرعية؛ لأنها تجعل مئات من الروايات الضعيفة في سلسلة الروايات المعتمدة.

و وفقاً لهذه القاعدة إذا وُجد شخص في سند الرواية التي عُمِلَ بمشهورها، وجاء في عشرات أسناد الروايات الأخرى حسب مسلك واثق المخبر، فستكون معتبرة على الرغم من عدم العمل بمشهور تلك الروايات. في حين أنّ الكثير من زوايا هذه القاعدة إما لم يبحث أو قلّ البحث فيه.

درسنا في هذا البحث أهمّ الشروط والأمثلة و آثار القاعدة وفق مبدأ وثاقة الراوي و وثاقة الخبر، وفي النهاية توصلنا إلى نتيجة مفادها أنّ الإجابة السلبية أو الإيجابية عن الأسئلة المتعلقة بالشروط والحالات المطروحة ستكون مختلفة بحسب كلّ مسلك من المسلكين.

المفردات الدليلية: قاعدة التلافي، عمل الفقهاء للمشهور، جبر ضعف السند، الوثوق المخبري، الوثوق الخبري.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال سوم، شماره پیاپی ششم

بهار ۱۳۹۶

۱۵۰